[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]

[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

معرفی کتابِ

«فرنچ تئوری و آواتارهایش: نقدی بر آماس تئوریک پسامدرنیسم[1]»

محمد روزخوش[2]

یک واکنش معمول به دیدن کتابی با عنوان نه‌چندان مأنوسِ *فرنچ تئوری و آواتارهایش* این پرسش است: «چنین کتابی به مسائل ما چه ارتباطی دارد؟» یا در این مورد خاص، شاید این سؤال که اساساً این کتاب چه ربطی به چه چیزی دارد؟ اما حتی اگر مقدمهٔ تند و خشم‌آگین و سرشار از طعن و کنایهٔ مترجم به «جریانی فکری» در ایران که بخشی از آن در پشت جلد آمده هم نبود، باز عنوان فرعی کتاب، «نقدی بر آماس تئوریک پسامدرنیسم»، تاحدی محتوای کتاب و ربط آن به «مسائل ما» و «وضعیت ما» را عیان می‌سازد. با وجود این، همه می‌دانیم که اکنون حتی در ایران هم گردوغبار «پسامدرنیسم» تا حد زیادی فرونشسته است و دیگر برخلاف دههٔ ۷۰ شمسی «پست‌مدرنیسم» یک مد فکری دلربا نیست؛ پس آیا محتوای اصلی این کتاب نقدی است دیرهنگام بر رقیبی که پیشتر از صحنه خارج شده است؟ نویسندگان و مترجمان کتاب چنین نمی‌اندیشند.

---

[1] جمعی از نویسندگان (۱۳۹۴) ترجمهٔ بهروز صفدری و سمیه خواجوندی، تهران: کلاغ، ۱۳۹۴.

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران m_roozkhosh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۸

مسائل اجتماعی ایران، سال ششم، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۳۱- ۲۴۰

گزارشی مختصر از کتاب

در این نوشته، ابتدا به‌اختصار محتوا و مضامین و به‌ویژه رویکرد کلی کتاب را مرور خواهیم کرد. سپس به پیوند این نقد با «وضعیت ما» اشاره خواهد شد؛ به خصوص آنکه مترجم، که خود به سنت «چپ» و «رادیکال» تعلق دارد، مشخصاً انگیزه و هدف از ترجمهٔ این کتاب را مقابله با هجوم «سیل‌آسا»ی «جریان فرنچ تئوری» به «عرصهٔ نظری-روشن‌فکری ایران» معرفی می‌کند. این کتاب درواقع ترجمهٔ همهٔ مقالات شمارهٔ اول نشریه‌ای است فرانسوی به‌نام *لوترکُته* که به نقد «فرنچ تئوری» اختصاص یافته و در تابستان ۲۰۰۹ در فرانسه منتشر شده است. مترجم فارسی ترجمهٔ چند متن دیگر را نیز به این مجموعه افزوده است: مقاله‌ای با عنوان «تئوری زیادی» که به سبب نقد «فرنچ تئوری» با دیگر مقالات این مجموعه پیوستگی دارد؛ و همین‌طور گزیده‌هایی از نوشته‌های متعلق به سنت سیتواسیونیستی[1] که به انتهای کتاب افزوده شده تا خوانندگان و شاید هواداران «بدیو، ژیژک و شرکا» (عبارت مترجم فارسی کتاب) تفاوت میان «فرنچ تئوری» با «سبک نقد اصیل رادیکال» را دریابند. محدودیتِ حجم این نوشته، مجال بررسی تک‌تک مقالات این کتاب را نمی‌دهد. هدف این نوشته صرفاً مرور برخی محورها و مضمون‌های اصلی کتاب است و نیز آنچه آماج نقد نویسندگان قرار گرفته است، نه ذکر یکایک استدلال‌ها و نه حتی توصیف همهٔ مقالات.[2] این «معرفی» ناگزیر گزینشی خواهد بود و طبعاً اگر کسانی خطوط کلی بحث‌ها و محورهای کتاب را جدی و مهم بیابند، به اصل کتاب رجوع خواهند کرد؛ هدف ما بیشتر مروری بر این کتاب است و نه تأیید ناقدان یا دفاع از نقدشوندگان (به ویژه طرف‌های ایرانی این بحث). البته ازآنجاکه این نوشته به قصد انتشار در نشریه‌ای دانشگاهی نوشته می‌شود، «تأمل در نفس»[3] ایجاب می‌کند که از خود بپرسیم جایگاه

---

[1] مترجم *جامعهٔ نمایش* معادل «جنبش موقعیت‌سازان» را پیشنهاد می‌کند. *جامعهٔ نمایش* یکی از متون مرجع این جریان فکری است که در سال ۱۹۶۷ منتشر شد. برای توضیح بیشتر در این‌باره ر.ک. دوبور، گی (۱۳۹۳) جامعهٔ نمایش، ترجمهٔ بهروز صفدری، چاپ دوم، تهران: آگه. و مصاحبهٔ مترجم این اثر با روزنامهٔ *شرق*، یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۳.

[2] یکی از مقالاتِ به‌نسبت حجیم کتاب، دربردارندهٔ نقدی است شدیداللحن بر جودیت باتلر. ازآنجاکه باتلر، مثلاً در قیاس با فوکو و ژیژک و بدیو، در ایران چندان شناخته‌شده نیست، و هدف این نوشته معرفی کتاب در پیوند با «مسائل ما»ست، از این فصل به‌کلی چشم پوشیدیم. از فصل «ژیژک، دلقک شوم» نوشتهٔ آدام کیرش و پاسخ ژیژک و سپس پاسخ کیرش به ژیژک نیز به این دلیل صرف‌نظر کردیم که بازتاب‌دادن حتی کلی این بحث مستلزم آوردن نقل‌قول‌هایی طولانی بود که فراتر از محدودیتی است که برای حجم این نوشته پیش‌بینی شده است. در موجزترین بیان، کیرش با ارجاع به نوشته‌هایی از ژیژک، او را به دورویی و به ویژه توجیه خشونت و سامی‌ستیزی متهم می‌سازد و ژیژک این اتهامات را نادرست می‌داند و متقابلاً کیرش را به جعل و تحریف متهم می‌کند.

[3] Self- reflection

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

آکادمی در چنین منازعاتی کجاست؟ شاید هدف اصلی این نوشته همین باشد و نه شرح همهٔ ایده‌های کتاب یا پاسخ‌های محتمل و حتی پیشتر بیان‌شدهٔ آنها که در این کتاب نقد شده‌اند.

پیشاپیش این نکته را روشن کنیم که هم نویسندگان و هم مترجم کتاب بر این گمان‌اند که به ویژه در نمونهٔ فیلسوفانی مانند بدیو، بسیاری از مخاطبان «فریب» مبهم‌گویی و مغلق‌نویسی و نیز رادیکال‌بودن ظاهری و جعلی آنها را خورده‌اند و ابهام را با عمق، پروپاگاندا را با رادیکالیسم سیاسی واقعی، و کهنگی را با بداعت اشتباه گرفته‌اند. درواقع، همهٔ سعی کتاب این است که بخشی از زمینه‌ها و سازوکارهای این «فریبکاری» یا دستکم «خطا» را برملا سازد و سویه‌های مختلفی از آن را بنمایاند.[1]

چنان که می‌دانیم حتی در اوج محبوبیت «پست‌مدرنیسم»، کمتر کسی در میان متفکران و نظریه‌پردازان برجسته از اطلاق چنین عنوانی بر کار خویش استقبال می‌کرد و برعکس، بیشتر فیلسوفان و نظریه‌پردازان اجتماعی منتسب به پسامدرنیسم، ازجمله دریدا و فوکو، از وجود چنین رویکردی ابراز بی‌خبری می‌کردند و به ویژه هرگز کار خود را مصداقی از آن نمی‌دانستند. اما نویسندگانِ مقالات فراهم‌آمده در این کتاب هیچ ابایی ندارند که همهٔ این نویسندگانِ گریزان از برچسب پست‌مدرن را زیر همین عنوان (و نه حتی صفت پذیرفته‌تر پساساخت‌گرا) بگنجانند. فزون بر این، در این کتاب حتی نویسندگان و فیلسوفانی که خود منتقد پسامدرنیته به‌شمار می‌آیند نیز بخشی از «فرنچ تئوری» و محصول «آماس تئوریک پسامدرنیسم» قلمداد می‌شوند؛ فی‌المثل آلن بدیو که با ابراز وفاداری به «رخداد حقیقت» و با طراحی «دستگاهی فلسفی» و دعوی‌های جهان‌شمول، به‌نظر هرچه باشد دیگر پست‌مدرن نیست، اما در این کتاب به شرحی که خواهد آمد به‌منزلهٔ «ناب‌ترین محصول پسامدرنیستی فرنچ تئوری» نقد شده است.

فرنچ تئوری چیست؟

«فرنچ تئوری» یا همان نظریهٔ فرانسوی عنوانی است طنزآلود و طعنه‌آمیز که در امریکا به جریان فکری پساساخت‌گرای فرانسوی داده‌اند. بنا به گفتهٔ مترجم، عدم ترجمهٔ این اصطلاح در نسخهٔ فارسی به قصد حفظ بار کنایه‌آمیز آن بوده است. نویسندگان در این کتاب «فرنچ تئوری» را به آن جریان فکریِ از نظرگاه آنان عقیم و غیراصیلی اطلاق می‌کنند که

[1] جالب اینکه تقریباً همزمان با این کتاب، آثاری از بدیو و نانسی هم در ایران منتشر شده است؛ و نیز کتابی دیگر در نقد روشنفکران که در قالب روایتی زندگینامه‌ای و با قراردادن ایده‌های سیاسی روشنفکران مشهوری همچون هایدگر و بنیامین و فوکو و دریدا و غیره در پس‌زمینهٔ تاریخی طرح این ایده‌ها به نقد این روشنفکران می‌پردازد. این کتاب کم‌حجم و نسبتاً «ساده» از این ایده‌های گاه پیچیده «افسون‌زدایی» می‌کند: لیلا، مارک (۱۳۹۴) *روشنفکران و سیاست*، ترجمهٔ محسن قائم‌مقامی، تهران: ماهی. فوکو و دریدرا دو فیلسوفی هستند که هم در کتاب اخیر و هم در کتاب *فرنچ تئوری و آواتارهایش* نقد شده‌اند؛ و در هر کدام به شکلی.

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

به‌زعم این نویسندگان پیچیده‌گویی تصنعی، مغلق‌نویسی عامدانه و مهمل‌بافی فریبکارانه از خود چهرهٔ دروغین تفکر رادیکال را به نمایش گذشته است. این جریان، در ارزیابی منتقدان، در دانشگاه‌ها لانه کرده و از امکان‌های رسانه‌ای فعالانه بهره می‌جوید و به توصیف نویسنده یکی از مقالات این مجموعه، آنی لوبِرَن، پیشتر یک «مد نهادی» بوده، اما اکنون «به صورت یک بسته‌بندی برای اندیشیدن چیرگی یافته است» (ص ۴۹). یکی دیگر از نویسندگان این مجموعه، سه‌ورین دانیول، در تلاش برای تعریف پسامدرنیسم، به نقل از روژه پوویو،[1] سه صفت اصلی را به فیلسوفان پسامدرن نسبت می‌دهد: نسبیت‌گرابودن و شکاک‌بودن و نهیلیست‌بودن. او دو مرحله در روند هژمونیک‌شدن «فرنچ تئوری» بازمی‌شناسد: نخست، «از آن خود کردن و به‌کاربستن نظریات تئوریسین‌های پسامدرن فرانسوی در امریکا»؛ و دوم، انتقال و بازگشت همین نظریات به فرانسه درقالب مطالعات فرهنگی و مطالعات جنسیتی و غیره (ص ۶۱). بر این اساس، نویسنده «دو سری» از فیلسوف‌های پسامدرن را متمایز می‌سازد:

سری دریدا، دولوز، فوکو، لکان، آلتوسر، بارت، بودریار، لیوتار و سری آواتارها (چهرک‌ها)، یعنی مریدان آنها، که صدای «مرادها یا استادان» را پژواکی گسترده بخشیدند، و این کار را گاهی با نزدیک‌کردن آنها به یکدیگر انجام دادند، که پی‌آمد مصیبت‌بارش تکثیر آنها بود...(ص۶۱).[۲]

«سری آواتارها» مشتمل است بر نام‌هایی از قبیل جودیت باتلر و اسلاوی ژیژک. اما از «سری اول»، آنان «که هنوز زنده‌اند و به آلوده‌ساختنِ فضای عمومی فرانسه ادامه می‌دهند»، همچون بدیو و ژولیا کریستوا، به لقب «نوچه‌های» سری اول مفتخر می‌گردند (همان). به عقیدهٔ این منتقدان، «مفهوم‌سازی افراطی» تا مرز «بی‌معنابودن» از مشخصه‌های بارز «فرنچ تئوری» است. سه‌ورین دانیول، دربرابر این انتزاع زبانی و «مفهوم‌سازی افراطی» به جرج اورول تمسک می‌جوید و از او نقل قول می‌آورد که: «زبان‌تان را ساده‌تر کنید، با این کار از خودتان دربرابر بدترین بلاهت‌های راست‌کیشی محافظت کرده‌اید. دیگر نخواهید توانست هیچ‌یک از زبان‌های زرگری متداول را به کار برید، تا بدان‌جا که اگر نظر احمقانه‌ای را بیان کنید، حماقت آن بر همگان آشکار خواهد بود، ازجمله بر خودتان» (ص ۶۴).

---

[1] Roger Pouvier

[۲] مقاله‌هایی از تعدادی از این نویسندگان(فوکو، دلوز، آلتوسر، بودریار و باتلر) همراه با نویسندگانی دیگر(هانا آرنت، آگامبن، رانسیر، لاکلائو و غیره) در کتابی با مشخصات زیر به فارسی موجود است: فرهادپور، مراد و بارانه عمادیان و آرش ویسی(گزینش و ویرایش) (۱۳۹۱)، نام‌های سیاست، تهران: بیدگل. توضیح ویراستاران فارسی دربارهٔ منطق و انگیزهٔ گردهم‌آوردن مجموعه مقاله‌هایی از این نویسندگان متنوع این است که: «در زمانهٔ ما احیای کنش- تفکر رهایی‌بخش، بعضاً وام‌دار نویسندگان این مجلد است و از این‌رو، بعید نیست در آینده اسامی برخی از ایشان نیز به یکی از نام‌های سیاست بدل شود».

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

ژان مارک ماندوزیو در مقالهٔ «فوکودوستان و فوکوپرستان» بر «پیش‌پاافتادگی و بی‌انسجامی ایده‌های فوکو» تأکید می‌گذارد و به ویژه به ستایشگران فوکو، که او را «اسوهٔ شجاعت اندیشه‌ورزی و دقت مفهومی» قلمداد می‌کنند، حمله می‌برد. او ستایش بی‌حد و مبالغه‌آمیز از فوکو را شکلی از «بندگی روشن‌فکرانه» توصیف می‌کند و با نقل نمونه‌هایی، «تملق‌گویی تعمیم‌یافتهٔ» «فوکوپرستان» را نشانهٔ گویایی می‌داند «از سطح خرفتی گلهٔ رسانه‌ای- روشن‌فکری که مدت‌هاست هر روزه از تظاهر به دگراندیشی روشنفکران رسمی می‌چرد» (ص ۷۱). از دید ماندوزیو، نو و بدیع جلوه‌دادنِ اندیشهٔ فوکو، در عین کهنگی و پوسیدگی آن، از شگردهای فوکوپرستان است؛ برای نمونه، به گمان وی تفسیر فوکو از نیچه و برگرفتن مفهوم تبارشناسی از فلسفهٔ نیچه و ایدهٔ «پایان استعلاها موضوع متداول مدرنیته و ورد زبان همیشگی فوکو و دیگرانی مثل دولوز، دریدا و لیوتار و غیره بوده است» (ص ۷۴). در این نگاه، «نیچه‌ایسم» فوکو اکنون دیگر کهنه و عاری از عناصر خلاقیت و بداعت است. مفهوم «بایگانی» فوکو که از جنبهٔ روش‌شناختی در پژوهش‌های او اهمیت زیادی دارد نیز با این استدلال هدف انتقاد قرار می‌گیرد که صرفاً به قصد موجه جلوه‌دادنِ تعابیر و برداشت‌های پیشین او به‌کار می‌رود و ابزاری است در خدمت مجاب‌کردن خواننده و به‌عبارتی ارعاب مخاطب و پروراندن توهم همه‌چیزدانی فوکو (ص ۷۶)؛ ازاین‌رو، این مفهوم نمی‌تواند نشانهٔ پیوند فوکو با امر واقع باشد یا به‌منزلهٔ «درستی علمی کار او». در این فصل پای برداشت‌های فوکو از انقلاب ایران هم به میان کشیده می‌شود. نویسنده «فوکوپرستان» را متهم می‌سازد که با انگیزهٔ توجیه دیدگاه‌های فوکو دربارهٔ این انقلاب، آگاهانه در نوشته‌ها یا عبارت‌های فوکو دست می‌برند یا به تفسیرهای مغالطه‌آمیز توسل می‌جویند. جزئیات دیگری از «تحریف‌ها» و «اغراق‌ها» و «شیفتگی‌ها» درقبال فوکو در این فصل آورده می‌شود. مقاله با این هشدار نویسنده پایان می‌یابد که «فوکوپرستی شیدایی» در فرانسه به فراتر از محافل دانشگاهی تسری یافته است (ص ۸۲).

در امتداد همین بحث، مقالهٔ بعدی «مرید و مرادبازی» نام گرفته است. دان اسپربر از اصطلاح «گوروهای فکری» یا همان استادان و مراجع فکری استفاده می‌کند تا سازوکار تن‌دادن به «اتوریتهٔ فکری» این «گوروها» را تشریح سازد. او «ابهام و تیرگی» متون «گوروها» را موجد احترام می‌شمارد: «مسئله این است که خوانندگانْ بیشترِ اوقات چنین داوری می‌کنند که مطلبی که از آن سردرنمی‌آورند مطلب عمیقی است» (ص ۸۷). اسپربر «گوروسازی» را «رابطه‌ای اجتماعی» و «پویشی جمعی» می‌داند که بر دلایلی بیرونی و همزمان درونی متکی است. مریدان و مشارکت‌کنندگان در پویش جمعی مریدسازی «دلایل بیرونی محکمی برای تحسین و ستایش استادشان دارند- دلایلی که میان خودشان به یکدیگر ارائه می‌دهند- ستایشی که به نوبهٔ خود به تفسیرهای جانبدارانه‌ای می‌انجامد که دلایل جدیدی، این‌بار درونی،

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

برای تحلیل ایجاد می‌کند» (۱۰۶). در نظر نویسنده، «متن‌های تیره و مبهم» در اشاعهٔ «بیماری گوروسازی» واجد اهمیتی وافر هستند.

مقالهٔ فلوریان کووا، «نیچهٔ پسامدرنیست؟»، بر «استفادهٔ» فلسفهٔ پسامدرن فرانسوی از نیچه انگشت می‌نهد: «فلسفهٔ پسامدرن فرانسوی به چه شیوه‌ای نیچه‌ای است؟». نویسنده در آغاز توضیحی به دست می‌دهد از دلایل «صعود پرتوان نیچه در عرصهٔ فلسفی فرانسه در سال‌های ۶۰–۷۰ میلادی»: اول، انتشار گسترده‌تر آثار نیچه در فرانسه و نفوذ روزافزون فلسفهٔ او در محافل دانشگاهی و روشنفکری؛ دوم، «سیستم‌گریزی» اندیشهٔ نیچه که برای روشنفکران خسته از ساختارگرایی در حیطهٔ نظر و حزب کمونیست در عرصهٔ عمل سیاسی مفرّی رهاننده و جذاب می‌نمود؛ سوم، این تلقی که اندیشهٔ نیچه فی‌نفسه دربردارندهٔ امکان‌های سیاسی براندازانه و انقلابی است. از دید نویسنده، این تفسیری «هایدگری‌شده» از نیچه است. طرفداران واسازی، ازآنجاکه در مضمون‌های هایدگری فراموشی وجود و نهیلیسم و ذات تکنیک، قابلیت سیاسی نمی‌یابند، نیچه را وجه‌المصالحه ساخته‌اند. بدین‌گونه «با چند تردستی می‌توان از آمیزش نیچه و هایدگر موجود دورگه‌ای ساخت که مدعی قدرت بی‌اندازهٔ اندیشهٔ فلسفی بر جامعه است، و جامعه را هم مجموعهٔ ارزش‌هایی می‌داند که باید مورد واسازی و براندازی فرار گیرند» (ص ۱۱۵). کووا سه مضمون را در تفسیر پسامدرن از نیچه برجسته می‌سازد: «ایدهٔ تبارشناسی (که امکان شناخت را در هاله‌ای از شک قرار می‌دهد)، زبان همچون تمامیتی مسدود خویش در خویش (که به وانهادن حقیقت می‌انجامد)، و چشم‌اندازگرایی (که برابر با الغای واقعیت است)» (ص ۱۱۶). نویسنده در هر سه مورد مزبور، برداشت پسامدرنیست‌ها از نیچه را گرفتار خطا می‌داند: در موضوع اول، تبارشناسی لزوماً به نسبیت راه نمی‌برد؛ در موضوع دوم، تفسیر شالوده‌شکنانه از نظریهٔ حقیقت نیچه به دگردیسی‌های تفکر او بی‌اعتناست و درهرحال نیچه «حقیقت» را یکسره و به‌کلی منتفی نمی‌سازد؛ در موضوع سوم، نویسنده از دو برداشت از «چشم‌اندازگرایی نیچه» سخن می‌گوید: چشم‌اندازگرایی ضعیف که مطابق آن اصل وجود واقعیت نفی نمی‌شود، بلکه دستیابی به آن صرفاً به میانجی دیدگاه‌ها و مقوله‌های ما میسر خواهد بود؛ و چشم‌اندازگرایی قوی که برمبنای آن واقعیت به خودی خود وجود ندارد و جهان چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از تفسیرها دربارهٔ آن. به‌زعم نویسنده، بسیاری مفسران فرانسوی همین تفسیر دوم، «چشم‌اندازگرایی رادیکال»، را برگزیده‌اند و از این مسیر به نسبیت‌گرایی رسیده‌اند. سرانجام در پایان این مقاله، نویسنده با نقل‌قول‌هایی از نیچه و ارجاع‌هایی به نوشته‌های او، «توصیه‌هایی» از آثار نیچه بیرون می‌کشد («از روش‌شناسی علمی سرمشق‌گرفتن»، «احتیاط و بدگمانی نسبت به هنرمندان»، «ارزش قائل شدن برای حقیقت‌های کوچک»،

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

«پرهیز از صحنه‌پردازی و نمایش»، و «آراستن و پیراستن سبک») و «پسامدرن‌های منتسب به نیچه» را از برآورده‌ساختن این «معیارها» عاجز می‌شمارد (ص ۱۳۷).

سه‌ورین دانیول در مقالهٔ «بدیو در لباس تازه» به نقد آلن بدیو می‌پردازد. در این مقاله بدیو «فیلسوفی گنگ و ناروشن» معرفی می‌شود که «مشغله‌هایش همیشه دنباله‌رو مد بوده است»، کسی که خود را رمان‌نویس و «درام‌پرداز طراز اول» می‌داند و البته پیشتر یک مائوئیست بوده که هنوز هم همان ایده‌های سیاسی را دنبال می‌کند. نویسنده مجموعه‌ای از امکان‌های رسانه‌ای، انتشاراتی، نهادی و دانشگاهی، و سیاسی را معرفی می‌کند که پشتوانهٔ «کیش وجود اعلاء» بدیو هستند. دانیول از این تعارض در کار بدیو انتقاد می‌کند که به اقتفای آلتوسر رسانه‌ها را بخشی از «دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت» تعریف می‌کند و همزمان از همین رسانه‌ها بهره می‌جوید تا خود را مطرح سازد. او بدیو را متهم می‌سازد که «با مهارت در درون نهادها و نیز در حواشی آنها شبکه‌ای مستحکم از مریدان برای خودش تشکیل داده که هم جانشینی او را تضمین می‌کنند و هم تئوری‌ها و موضع‌گیری‌هایش را بی‌آنکه خم به ابرو بیاورند انتقال می‌دهند» (ص ۲۱۵). این مقالهٔ مفصل نقدهای متعددی را متوجه بدیو می‌سازد که ما صرفاً فهرست‌وار و طبعاً به‌شکلی گزینشی به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

- «مبتذل‌گویی آزارنده» در هیئتِ «پرده‌برداری از اندیشه‌ای درخشان» (ص ۲۱۶)؛
- نقد این ایدهٔ بدیو که در فلسفه همه‌چیز سیاسی است، ایده‌ای که به گمان دانیول غایت آن فروکاستن فلسفه به «یک ابزار سادهٔ تبلیغ و پروپاگاندا» است (ص۲۱۸)؛
- کاربست فلسفه به‌شکل «مفهومی شلم‌شوربا» که چیزهای بسیار متفاوتی می‌توانند مصداق آن معرفی شوند (ص ۲۱۸)؛
- خود را وارث «فرنچ تئوری» جازدن و از مشروعیت برخاسته از این جانشینی بهره‌بردن؛
- نقد «فرضیهٔ کمونیستی» بدیو و اشاره به تناقض‌های مفهومی و عملی آن؛
- رویکرد «بت‌پرستانهٔ روزنامه‌نگاران چپ» به بدیو؛
- ارادت بدیو به مائویسم و حتی «اعادهٔ حیثیت از گذشتهٔ استالینی اتحاد شوروی»؛
- استفادهٔ دلبخواهی از مفاهیمی همچون «پتن‌گرایی استعلایی» که هر دو جزء آن مبهم و درمجموع مهمل است و همین‌طور نقدهای دیگر با لحنی بسیار تند.[1]

[1] این جملهٔ گی دوبور دربارهٔ بدیو یکبار در مقدمهٔ مترجم و بار دیگر در متن کتاب آمده است: «از میان همهٔ تفاله‌های انتقادی دوران حاضر، او [بدیو] یقیناً از همه بدتر است» (ص ۶۳).

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

کتاب و پیوند آن با مسائل ایران

این کتاب و نقدهایش در عرصهٔ نظری و روشن‌فکری ایران در کجا می‌ایستند؟ مترجم اصلی کتاب (که انتخاب متن‌های ترجمه‌شده و نوشتن مقدمه برعهدهٔ او بوده است) در مقدمهٔ کتاب، با نقل‌قول از ویراستاران ایرانی یکی از کتاب‌های مجموعهٔ «رخداد»[۱] به سراغ رویکرد «چپ نو» در ایران می‌رود، چپ نویی که به‌زعم او: «نه تنها نو نیست، بلکه کهنگی و بیدزدگی‌اش را از بوی همین نفتالینی که به خود مالیده می‌توان فهمید» (ص ۱۵). اما این «چپ نو» با «نقدکردن» و «نقدشدن» بیگانه نیست. تا آنجا که به نویسنده‌ای همچون ژیژک ارتباط می‌یابد، نقدهای زیادی بر او حتی به فارسی می‌توان یافت. دیگر جریان‌های فکری و فیلسوفان هدف اشاره در این کتاب هم از نقد مصون نبوده‌اند.[۲] «جریان چپ نو در ایران» در معرض نقدها و بحث‌های زیادی بوده است. این نقدها گاه از چشم‌انداز افرادی بیان شده که از اساس مخالف هر نوع رویکرد چپ یا رادیکال هستند و گاه از نظرگاهی درونی‌تر.[۳] اما لحن تند و هجوآمیز کتاب *فرنچ تئوری و آواتارهایش* کمتر نمونه‌ای در فارسی دارد؛ بخشی از مضمون‌ها و محتواهای نقدهای کتاب و گاه نوع نگاه و شیوهٔ تحلیل ناقدان نیز تازه می‌نماید.

اما نفوذ رویکرد «چپ نو» در عرصهٔ روشن‌فکری ایران و تأثیرش بر فضای آکادمیک لزوماً در بستری مشابه آنچه کتاب به «فرنچ تئوری» و مثلاً آلن بدیو نسبت می‌دهد رخ نداده است. این جریان (همچون بسیاری جریان‌های روشن‌فکری در ایران) نه دسترسی چندانی به مراکز آموزشی و پژوهشی داشته و نه امکان‌های رسانه‌ای گسترده‌ای در اختیارش بوده است. این

---

[۱] بدیو، آلن (۱۳۸۸) *رخداد*، گزیده و ترجمهٔ مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس‌بیگی، تهران: فرهنگ صبا.

[۲] از میان کتاب‌های فارسی در نقد پست‌مدرنیسم می‌توان از این دو اثر نام برد: دان، رابرت (۱۳۸۴) *نقد اجتماعی پست‌مدرنیته*، ترجمهٔ صالح نجفی، تهران: پردیس دانش. و این کتاب مشهور: سوکال، آلن و ژان بریکمون (۱۳۹۲) *چرندیات پست‌مدرن*، سوء استفادهٔ روشنفکران پست‌مدرن از علم، ترجمهٔ عرفان ثابتی، چاپ سوم، تهران: ققنوس. و برای شرح و نقدی از فوکو که تا حدی مبتنی بر جزئیات آثار اوست ازجمله می‌توان از اثری نام برد که در کتاب *فرنچ تئوری و آواتارهایش* هم به آن اشاره می‌شود: مرکیور، ژوژه گیلیرمه (۱۳۸۹) *میشل فوکو*، ترجمهٔ نازی عظیما، تهران: کارنامه.

[۳] از نقدهای بیرونی صرفاً به‌عنوان نمونه می‌توان نام برد از: ملکیان (۱۳۹۳) «روشنفکر باید داور مردم باشد»، *سالنامهٔ تحلیلی روزنامهٔ اعتماد*، نوروز ۱۳۹۳: ۶۹-۶۳؛ و نیز بخش‌هایی از این کتاب که اساساً کل فلسفهٔ قاره‌ای را مردود می‌داند: مردیها، مرتضی (۱۳۹۲) *فلسفه‌های روانگردان*، تهران: نی. نوشتهٔ اخیر هر شکلی از «رویکرد چپ» یا «تفکر رادیکال» را مخرب و بس زیانبار می‌پندارد. جالب آنکه در همین نوشته‌های «بیرونی» نقدهایی می‌توان یافت مشابه با نقدهای کتاب *فرنچ تئوری و آواتارهایش*؛ ازجمله نقد زبان «گنگ» و «مبهم» و «مغلق‌گویی» فیلسوفان «چپ نو». برای نمونه‌هایی از نقدهای «درونماندگار» یا دستکم نزدیک‌تر و همدلانه‌تر می‌توان ارجاع داد به «پروندهٔ چپ نو» در *ماهنامهٔ فرهنگ امروز*، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۹۲.

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

جریان فکری، با گزینش و پرداختن به رویکردهایی معین در فلسفه و ادبیات و هنر غرب و به لطف ترجمه‌های خوب و ممارست در کار خویش کوشیده است «سنتی فکری» خلق کند؛ کوششی که در دانشگاه و خارج از آن مؤثر بوده؛ طبعاً با درنظرگرفتن ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی وضعیت فعلی ما و در قیاس با دیگر «سنت‌های فکری» و در فقدان سنت‌های آکادمیک در علوم انسانی ایران.

این گروه که «پروژه‌شان» را عمدتاً به‌واسطهٔ ترجمه پیش می‌برند، کوشیده‌اند محملی نظری برای «کنش ترجمه» بیابند و آن را به‌منزلهٔ کنشی فرهنگی و حتی سیاسی نظریه‌پردازی کنند. هواداران این جریان فکری، «تز ترجمهٔ- تفکر» را از «دستاوردهای نظری» این جریان معرفی می‌کنند.[1]

چپ نوی ایران با این انتقاد روبه‌رو بوده که ایده‌های «بنیادینش» همچون «دخالت نظری در وضع موجود» فاقد صورت‌بندی مشخص و صرفاً در حد یک ایدهٔ صوری و تحقق‌ناپذیر باقی مانده است. درواقع، این نقد از فقدان دلالت‌های سیاسی «چپ نو» در ایران، به‌رغم تأکید «نظری» بر آن پرسش می‌کند. با وجود این، نباید فراموش کرد که محفلی‌شدن جریان‌های فکری از مشخصه‌های کنونی میدان (فیلد) روشن‌فکری ایران است. آن شکل از تأثیرگذاری و پیوند با عمل اجتماعی و سیاسی که در روشن‌فکری پیش از انقلاب و در روشن‌فکری دینی در دههٔ هفتاد تجربه شد، اکنون اگر نگوییم ناممکن، دست‌کم دشوار شده است و حداقل در این خصیصه، روشن‌فکری دینی و غیر دینی، و روشن‌فکری راست و چپ با هم شریک هستند.

پیشتر گفتیم که به‌عنوان نوشته‌ای در نشریه‌ای دانشگاهی «تأمل در نفس» اقتضا می‌کند که جایگاه و نقش دانشگاه را در این جدل‌های فکری و در کل میدان فعالیت فکری و نظری ایران بازشناسیم، به ویژه آنکه «چپ نو» در دانشگاه‌های ایران و در میان آن‌دسته دانشجویان و استادانی که درگیر «فضای نظری- روشن‌فکری» هستند مخاطبان و هواداران نسبتاً فراوانی یافته است. مسئله روشن است، ازآنجاکه سال‌هاست در «دشت سترون» آکادمی، جز در نمونه‌های اتفاقی و استثنائی، چندان محصول خلاقه‌ای و چندان پژوهش‌های سترگی به بار نمی‌نشیند، گرانیگاه فعالیت فکری به خارج از دانشگاه منتقل شده است. حتی آن‌دسته از استادانی که از مرجعیت فکری برخوردارند عمدتاً «اتوریتهٔ» خویش را از میدان روشن‌فکری (و در مواردی از میدان سیاست) کسب می‌کنند.[2] واقعیت آن‌است که صرفاً تنگناها و محدودیت‌های

[1] این دیدگاه در مقدمهٔ مراد فرهادپور بر *عقل افسرده* طرح شد و پس‌از آن خود او و همفکرانش در پی بسط آن برآمدند: فرهادپور، مراد(۱۳۷۸) *عقل افسرده*، تأملاتی درباب تفکر مدرن، تهران: طرح نو.

[2] این درحالی‌است که در غرب «جریان‌های فکری رادیکال» نیز، چنان‌که در همین کتاب *فرنچ تئوری و آواتارهایش* به آن اشاره شده است، عموماً درون آکادمی فعالیت می‌کنند.

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]

بیرونی عامل چنین وضعیتی نیست؛ یک عامل درونی تعیین‌کننده، فقدان سنت‌های فکری و پژوهشی در آکادمی علوم انسانی ماست؛ یعنی همان‌که در دهه‌های اخیر روشن‌فکران منفرد خارج از دانشگاه، از «روشن‌فکران دینی» گرفته تا «چپ نو» و گونه‌هایی از لیبرالیسم (که بی‌تردید جملگی از امکان‌های بسیار کمتری برخوردارند) با تمام کاستی‌ها و ناکامی‌هایشان در شکل‌دادن به آن بسی موفق‌تر بوده‌اند.

[Downloaded from jspi.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.24766933.1394.6.2.11.7]

[DOI: 10.18869/acadpub.jspi.6.2.231]